

مبتدا و کانونی سازی در گزیده‌هایی از صحیفه سجادیه (بر اساس نظریه لمبرکت)^١

امیر حسین جمالی^٢ (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی، کرج، ایران)
 سودابه مظفری^٣ (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران)
 زهره ناعمی^٤ (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران)
 هومن ناظمیان^٥ (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران)
 سعدالله همایونی^٦ (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تهران، تهران، ایران)

DOI: [10.22034/jilr.2025.143481.1254](https://doi.org/10.22034/jilr.2025.143481.1254)



تاریخ الوصول: ٢٠٢٥/٠٤/١٤

صفحات: ١٨٧-٢١٧

تاریخ دریافت: ١٤٠٤/٠١/٢٥

تاریخ القبول: ٢٠٢٥/٠٨/٣٠

تاریخ پذیرش: ١٤٠٤/٠٦/٠٨

چکیده

تغییر گزینش واژگان رایج زبان، ساختارهایی را با عنوان ساختارهای اطلاعی نشاندار تشکیل می‌دهد. از جمله این ساختارها، ساختارهای نحوی نشاندار مبتداسازی و کانونی سازی جمله است که در آن‌ها سازه مبتدا و کانون از مکان اصلی خود در جمله عدول کرده و در مکانی دیگر از جمله قرار می‌گیرند. از آنجا که از دیدگاه ساخت اطلاعی، تغییر عناصر جمله بار معنایی را دگرگون می‌سازد درک این موضوع خصوصا در متون دینی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و دقت بیشتر مترجم و شناخت و رعایت ساختارهای نحوی دو زبان مقصد و مبدا را می‌طلبد؛ زیرا ممکن است دوجمله از لحاظ ظاهری معنای یکسانی داشته باشند اما از لحاظ ارتباطی و کنش کلامی، با یکدیگر متفاوت باشند. پژوهش حاضر با شیوه توصیفی-تحلیلی و با رویکرد تطبیقی با تکیه بر نظریه لمبرکت ترجمه الهی قمشه‌ای در صحیفه سجادیه را از حیث ترجمه ساختارهای نشاندار مورد بررسی قرار داده است. نتایج بیانگر آن است که مترجم در ترجمه ساختارهای نشاندار دقت عمل به خرج نداده و بیشتر ساختارهای نشاندار را به صورت بی‌نشان در فارسی ترجمه کرده است. در

^١ این مقاله مستخرج از تز دکتری آقای امیر حسین جمالی است.

^٢ پست الکترونیک: alghbyshawyabwdnan@gmail.com

^٣ نویسنده مسؤول؛ پست الکترونیک: soud42_moz@khu.ac.ir

^٤ پست الکترونیک: naemi_zohreh@khu.ac.ir

^٥ پست الکترونیک: nazemian@khu.ac.ir

^٦ پست الکترونیک: homayooni84@ut.ac.ir

واقع مترجم از ساختار زبان خود در ترجمه این گزاره‌ها استفاده کرده است؛ این امر به روانی ترجمه آسیبی وارد نیاورده ولی از دیدگاه ساخت اطلاعی لمبرکت به دلیل جابه‌جایی ساختارها از نشاندار به بی‌نشان انتقال دقیق قسمتی از بار معانی کلام صورت نگرفته است و بدین ترتیب بخشی از معنای مد نظر سخنور مغفول مانده و تعادل ارتباطی کلام و نحوی حاصل نشده است.

کلیدواژه‌ها: ساخت اطلاعی لمبرکت، نشانداری، کانونی‌سازی، مبتداسازی، صحیفه سجادیه، ترجمه الهی قمشه‌ای

الابتداء والتبئیر فی مختارات من الصحیفة السجادیة: دراسة وفق نظریة لمبرکت

الملخص

إنّ تغییر مواضع التراكيب اللغوية في الجملة يُشكّل البنية المعلوماتية الموسومة، التي تؤدي إلى ظهور بنيات نحوية ذات وظائف تداولية ودلالية خاصة. ومن أبرز هذه التراكيب: الابتداء والتبئیر، إذ يقومان على نقل المبتدأ أو البؤرة من موضعهما الأصلي إلى موضع آخر في الجملة لتحقيق أغراض دلالية وتواصلية معينة. ووفقاً لهذه الرؤية، فإنّ تغییر ترتيب عناصر الجملة لا يقتصر على الجانب الشكلي، بل يؤثر في البعد الدلالي والتداولي للخطاب، ولا سيما في النصوص الدينية التي تتطلب دقةً عاليةً في الترجمة، ومعرفةً عميقةً بالتراكيب النحوية والدلالية في لغتي المصدر والهدف. وقد تشابه الجملتان في البنية الظاهرية ويُفهم منهما معنى واحد، غير أنّهما قد تختلفان اختلافاً كبيراً من حيث الوظيفة التواصلية والأثر الخطابي. وانطلاقاً من ذلك، تناولت هذه الدراسة -بمنهج وصفي تحليلي ذي نزعة مقارنة- ترجمة إلهي قمشه‌ای للصحيفة السجادية في ضوء نظرية لمبرکت، مع التركيز على كيفية ترجمة البنى المعلوماتية الموسومة من العربية إلى الفارسية. وتشير نتائج الدراسة إلى أنّ المترجم لم يوفّق في نقل كثير من هذه التراكيب المعلوماتية نقلاً دقيقاً، إذ عمد في معظم المواضع إلى تحويل التراكيب الموسومة في النص العربي إلى تراكيب غير موسومة في اللغة الفارسية. وفي الواقع، اعتمد المترجم على البنية الاعتيادية في لغته الأم عند ترجمة هذه التراكيب، وهو أمر لا يُخلّ بأصل المعنى الترجمي، غير أنّه -وفق نظرية البنية المعلوماتية عند لمبرکت- يؤدي إلى فقدان جانب من المعنى الدلالي والتداولي الناتج عن الوسم والتركيز. ومن ثمّ، أهمل جزء من مقصود المتكلم، ولم يتحقق التوازن التداولي والخطابي والنحوي بين النص الأصلي والنص المترجم.

الكلمات المفتاحية: البنية المعلوماتية عند لمبرکت، الوسم، التبئیر، الابتداء، الصحيفة السجادية، ترجمة إلهي

قمشه‌ای

مقدمه

ترجمه، کنشی ارتباطی است که در آن پیامی از زبان مبدأ به زبان مقصد منتقل می‌شود؛ اما این کنش ارتباطی زمانی به بهترین شکل صورت می‌پذیرد که میان دو ساختار زبانی، تعادل نحوی برقرار و با یکدیگر مرتبط باشند؛ بدین صورت که در کنار ترجمه، به معنای ساخت اطلاعی و کاربردشناختی نیز توجه شود. قسمی از معنای کاربردشناختی در یک گفتمان زبانی، با مقوله ساخت اطلاعی زبان به دست می‌آید. ساخت اطلاعی جزئی از ساختار نحوی جمله است؛ یعنی این کاریست در سطح ساختار جمله ظاهر می‌شود و ناظر بر گزینش ساختار دستوری از جمله است که متناسب با موقعیت ارتباطی و کلامی مورد نظر باشد (مدرسی، ۱۳۸۶: ۹۵). ساخت اطلاعی به دو صورت نشان‌دار و بی‌نشان در جمله به کار می‌رود.

هر جمله دارای ساخت اطلاعی بی‌نشان است که با عدول عناصر جمله از چینش اصلی خود، صورتی نشان‌دار به وجود می‌آید. استفاده از ساختارهای نشان‌دار یکی از شیوه‌هایی است که سخنور برای پررنگ کردن معنای مورد نظر خویش و افزایش بسامد معنای کلامی و ارتباطی در موقعیت‌های زبانی متفاوت از آن استفاده می‌کند. با توجه به این موضوع، برگرداندن این ساختارهای نشان‌دار در ترجمه، و به ویژه ترجمه متون دینی که حساسیت بیشتری نسبت به سایر متون دارند، ضروری است؛ بنابراین مترجم باید با این ساختارهای نشان‌دار و بی‌نشان و کیفیت انتقال این سازه‌ها آشنا باشد؛ زیرا عدم اطلاع مترجم نسبت به ساخت‌های نشان‌دار در دو زبان مبدأ و مقصد، به این امر منتهی می‌شود که ساخت‌های نشان‌دار به صورت بی‌نشان ترجمه شوند و در این صورت بخشی از معنای کلامی و ارتباطی ساختارهای زبان مبدأ به زبان مقصد انتقال نمی‌یابد. ساختارهای نشان‌دار زبان دارای بخش‌های ویژه‌ای از معنا هستند که مورد تأکید و محور کلام گوینده‌اند و بدین سبب، انتقال این معانی در ترجمه ممکن است به آسانی انجام نشود (گلفام و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۲). در زبان عربی نیز ساختارهای چندوجهی یا تأکیدی، مانند تقدیم ظرف زمان یا مکان در ابتدای کلام، یا تقدیم مفعول در باب اشتغال یا سایر اجزای جمله و...، ساختارهای نشان‌دار را در جمله پدید می‌آورند؛ چراکه در ساختار معمول زبان، جایگاه‌های دیگری برای این سازه‌ها وجود دارد، اما نویسنده جایگاه ابتدای جمله را برگزیده است. البته ساختارهای آغازگر زمانی دارای اهمیت هستند که کاربر در گزینش آن‌ها حق انتخاب داشته و از نظر نحوی و دستوری، اجباری برای تقدم آن‌ها وجود نداشته باشد (نیازی و قاسمی اصل، ۱۳۹۷: ۳۴). لمبرکت، از زبان‌شناسان نقش‌گرای معاصر، به مبحث ساخت اطلاعی و نشان‌داری پرداخته که یکی از مباحث این نظریه، مبتداسازی و کانونی‌سازی است.

پژوهش حاضر با تکیه بر نظریه لمبرکت، به بررسی نحوه ترجمه بخشی از جمله‌های نشان‌دار از زبان عربی به زبان فارسی در ترجمه الهی قمشه‌ای در صحیفه سجادیه پرداخته است تا میزان پایبندی مترجم در انعکاس شاخص‌های نشان‌داری از زبان مبدأ به مقصد را تحلیل کند. دلیل انتخاب این مترجم این است که از یک سو، او در زمینه ادبیات فارسی حضور پررنگی داشته و دارای آثار تألیفی ارزشمندی است و در ترجمه صحیفه سجادیه نیز تلاش کرده ترجمه‌ای ادبی ارائه کند. از سوی دیگر، این ترجمه از جمله ترجمه‌های جدید صحیفه سجادیه بوده و در مقایسه با ترجمه‌های دیگر کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. این پژوهش درصدد است به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

۱. ترجمه ساختارهای نشان‌دار از عربی به فارسی با چه شیوه‌هایی امکان‌پذیر است؟
۲. مترجم چه اندازه دریافت مناسبی از ساختارهای مبتداسازی و کانونی‌سازی در متن مبدأ داشته و در ترجمه آن‌ها به صورت نشان‌دار در زبان فارسی موفق عمل کرده است؟

پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش‌هایی پیرامون نظریه لمبرکت صورت گرفته است؛ از جمله:

- علیرضا خان‌جان (۱۳۸۳) در مقاله «رویکردی نقش‌گرا به ساختار اطلاعاتی جمله در ترجمه»، مطالعات ترجمه، شماره ۵، به بررسی ترجمه ساختار اطلاعاتی پرداخته و معتقد است اگر مترجم ساخت اطلاع نشان‌داری را به یک ساخت بی‌نشان تبدیل کند، با از دست رفتن معنای ویژه یا نهفته در آن ساختار، معنا را به طور کامل منتقل نکرده است. در حقیقت، امکان استفاده از ساخت‌های جایگزین در زبان مقصد هنگامی تحقق می‌یابد که مترجم خوانش و تأویل صحیحی از توزیع اطلاع در متن مبدأ داشته باشد.
- محمد راسخ مهندس (۱۳۸۵) در مقاله «ارتباط قلب نحوی و تأکید در زبان فارسی»، نامه فرهنگستان، شماره ۳، به بررسی عوامل مؤثر در قلب نحوی می‌پردازد که می‌تواند ساخت اطلاعاتی جمله را تغییر دهد. او به این نتیجه دست یافته که قلب نحوی حرکتی اختیاری نیست و هرچند دلایل نحوی در این رابطه وجود ندارد، با این حال ارتباط آن با ساخت اطلاعاتی انکارناپذیر است و میان قلب نحوی و انواع تأکید رابطه مشخصی وجود دارد.
- رساله دکتری با عنوان «بررسی تحولات معنایی و ساخت اطلاعاتی نشان‌دار در فرایند ترجمه از انگلیسی به فارسی» (۱۳۸۹)، نوشته رضا امینی، در جست‌وجوی راهکارهایی جهت انتقال معنای ساخت‌های نشان‌دار از انگلیسی به فارسی است و گلچینی از ساختارهای نشان‌دار را از ده کتاب انگلیسی و ترجمه‌های فارسی آن‌ها برگزیده و ترجمه‌ها را از حیث نشان‌داری مورد ارزیابی قرار داده است. او به این نتیجه رسیده که زبان فارسی

دارای آرایش واژگانی آزاد است و جابه‌جایی سازه‌ها در ساخت اطلاعاتی نسبت به زبان انگلیسی در آن راحت‌تر صورت می‌گیرد و به دلیل تفاوت ساختار دستوری دو زبان، امکان ترجمه برخی از ساختارهای نشان‌دار انگلیسی به صورت نشان‌دار در فارسی وجود ندارد.

- سعیده زینغ (۲۰۱۲)، در مقاله «البؤرة فی نظریة النحو الوظيفی فی تمییط أحمد المتوکل»، التواصل فی اللغات والثقافة والأدب، ش ۳۱، به انواع کانونی‌سازی‌ها در چارچوب نحو کاربردی می‌پردازد و الگوهای زبانی موجود در زبان عربی را استخراج کرده و چگونگی کانونی‌سازی و مبتداسازی در این زبان را شرح می‌دهد.

- اکبری‌زاده، فاطمه و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله «نقد ترجمه ساخت اطلاعی نشان‌دار در نمایشنامه شهرزاد توفیق الحکیم»، پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، ش ۲۱، ساخت‌های کانون تقابلی را در ترجمه آیتی و شریعت از نمایشنامه شهرزاد بررسی کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که مترجمان در ساختارهای کانونی‌سازی بیشتر از جملات بی‌نشان استفاده کرده‌اند.

- رساله دکتری «بررسی تطبیقی ترجمه ساخت‌های اطلاعی نشان‌دار در ترجمه‌های نهج‌البلاغه» (۱۴۰۱)، نوشته زهرا مهدوی‌راد، دو ترجمه گرمارودی و شهیدی از ترجمه‌های نهج‌البلاغه را انتخاب کرده و روش مترجمان در ترجمه ساختارهای نشان‌دار را بررسی کرده است. نویسنده از میان ساختارهای نشان‌دار تنها مبتداسازی و کانونی‌سازی را انتخاب نموده و به این نتیجه رسیده که مترجمان در ترجمه ساختارهای نشان‌دار بیشتر از ساختارهای بی‌نشان استفاده کرده‌اند، با وجود این که ترجمه به شکل نشان‌دار امکان‌پذیر بوده است.

- زندیه، نسرين (۱۴۰۳) در مقاله‌ای با عنوان «دراسة أفعال الکلام الخاصة بالتربية الأسرية فی خطاب الإمام السجاد»، دراسات فی العلوم الإنسانية، شماره ۱، به بررسی بار عاطفی افعال تربیتی در گفتمان صحیفه سجادیه پرداخته و جنبه‌های گفتمان تربیتی را بر اساس افعال کلامی سیرل بیان نموده است. همچنین در پژوهش خود به تأثیر اسلوب دعا بر گفتمان کلام و تأثیر آن بر آرایش مبادی اخلاقی پرداخته است.

با توجه به پژوهش‌های صورت‌گرفته، مشخص شد هیچ پژوهشی در باب ترجمه ساخت اطلاعی نشان‌دار در ترجمه صحیفه سجادیه صورت نگرفته است؛ بنابراین، با عنایت به اهمیت موضوع ساخت اطلاعی نشان‌دار در باب ترجمه، و به‌خصوص ترجمه صحیفه سجادیه، پژوهش حاضر می‌تواند جستاری جدید در زمینه نقد ترجمه به شمار رود.

نظریه لمبرکت درباره مبتدا و کانون

«مبتدا» و «کانون» از مفاهیم اساسی در نظریه ساخت اطلاعاتی لمبرکت هستند که بر ساخت نحوی جمله اثر می‌گذارند. لمبرکت در تعریف مبتدا مفهوم «دربارگی» را به کار می‌برد و بر این باور است که مبتدا اطلاعاتی است که از پیش در بافت زبان وجود داشته و کهنه و قدیمی است (Lambrecht, 1996: 39). در حقیقت، مبتدا یک رابطه کاربردشناسی بین مصداق و گزاره مورد نظر است که گزاره جمله درباره آن بیان می‌شود (راسخ مهند، ۱۳۹۸: ۱۲).

مبتدا همیشه در ابتدای جمله واقع نمی‌شود؛ در واقع، واژه آغازین می‌تواند مبتدا یا کانون ساختار جمله باشد. برای نمونه، در جمله «بچه‌ها شیشه را شکستند»، واژه «بچه‌ها» به شرطی مبتدای جمله است که گزاره یا همان خبر جمله درباره آن باشد. بدین صورت که اگر جمله بالا در جواب به این سؤال آمده باشد که «بچه‌ها چه کار کردند؟»، واژه «بچه‌ها» مبتدای جمله است؛ اما اگر در پاسخ به این سؤال باشد که «چه کسانی شیشه را شکستند؟»، خبر درباره «بچه‌ها» نیست و نمی‌توان آن را مبتدا به شمار آورد.

گزاره جمله این است که شخصی شیشه را شکست و آن شخص بچه‌ها بودند. این جمله، جمله شناساگر نامیده می‌شود که در آن، فاعل مبتدا نیست بلکه کانون جمله است؛ یا اگر جمله بالا در پاسخ به این سؤال باشد که «چه اتفاقی رخ داده است؟»، باز هم جواب در مورد بچه‌ها نیست. در این جمله که خبری ارائه شده است، کل جمله کانون به حساب می‌آید و فاعل در این جمله به عنوان مبتدای جمله نخواهد بود (Lambrecht, 1996: 134).

البته با وجود اینکه رابطه دربارگی میان مبتدا و خبر حاکم است، مبتدا نسبت به پاره‌گفتار پس از خود سازه خارجی به شمار می‌آید؛ چراکه به درون گزاره یا محمول ارتباطی ندارد و موضوعی از موضوعات آن نیست (المتوکل، ۱۹۹۳: ۱۰۵). خارجی بودن مبتدا نیز به معنای مستقل بودن کامل آن از گزاره نیست، بلکه مبتدا رابطه کاربردشناسی با گزاره دارد (المتوکل، ۲۰۱۰: ۲۴۶). مثلاً در جمله «زیدُ اکرمته»، واژه «زید» سازه خارجی است؛ یعنی به درون گزاره ارتباطی ندارد، اما این سازه استقلال صددرصدی هم ندارد؛ چراکه گزاره درباره آن خبر می‌دهد.

پاسخ‌های ارائه‌شده فوق دارای معنای گزاره‌ای برابری هستند، اما از نظر ساخت اطلاعاتی و نقش دستوری و برقراری ارتباط و کنش‌های عاطفی برابر نیستند و هرچند که بین نهاد/فاعل و مبتدا پیوند زیادی وجود دارد، اما نهادها به طور کلی همیشه مبتدا نیستند؛ همان‌گونه که گاهی مبتداها قابلیت انطباق بر نهاد را ندارند.

بیان مبتدا در جمله اختیاری است، اما وجود کانون در جمله ضرورت دارد. براساس نظریه لمبرکت، کانون جزئی از گزاره است که نمی‌توان آن را برای مخاطب بدیهی فرض کرد و اطلاعات نو و جدید در جمله را ارائه می‌دهد (همان: ۲۰۶-۲۰۸).

کانونی‌سازی

کانون بخشی از ساخت اطلاع و مفهومی مرتبط با آن است و در واقع، کانون بخشی از گزاره است که به هنگام سخن گفتن قطعی فرض نمی‌شود و از لحاظ کاربردشناسی، عنصر غیرقابل بازیابی در کلام است (Lambrecht, 1996: 213). هرگاه سازه تکیه‌دار جمله از مکان طبیعی خود، با حفظ نقش دستوری در جمله، تغییر کند، کانونی‌سازی رخ می‌دهد و جمله، به اصطلاح، صورت نشان‌دار به خود می‌گیرد.

کانون به اطلاعات جدیدی می‌پردازد که از پیش در بافت کلامی جمله وجود نداشته است. کانون سازه‌ای از جمله است که بالاترین حد انتقال ارتباط و کنش را برعهده دارد و در واقع، بخش اصلی و غیرقابل حذف جمله است (حقیقین و پارساکیا، ۱۳۹۳: ۱۶).

لمبرکت کانون را در سه دسته تقسیم‌بندی می‌کند:

الف) کانون گزاره‌ای: مربوط به جمله‌های بی‌نشان مبتدا - خبری است که در آن‌ها خبر، کانون جمله و الزامی است، اما نهاد را می‌توان از جمله حذف کرد.

علی و زهرا بالاخره چه کار کردند؟

ازدواج کردند / علی و زهرا ازدواج کردند.

در این نمونه، یک موضوع مشخص وجود دارد که به آن یک گزاره جدید اضافه شده است؛ بنابراین، کانون گزاره‌ای است (مهدوی، ۱۳۹۹: ۵۴).

ب) کانون موضوعی یا محدود: یک سازه، مانند زمان، مکان یا رفتار است که با فعل جمله ارتباط معنایی دارد.

چه کسانی ازدواج کردند؟

علی و زهرا.

چه وقت علی و زهرا ازدواج کردند؟

دیروز علی و زهرا ازدواج کردند / علی و زهرا دیروز ازدواج کردند / دیروز ازدواج کردند علی و زهرا.

در مثال‌های فوق، یک گزاره مشخص وجود دارد و یک موضوع جدید به آن افزوده شده که به آن کانون موضوعی می‌گویند (همان: ۵۵).

ج) کانون جمله‌ای: در آن‌ها نهاد و خبر با هم اطلاع نو و کانون جمله هستند. در ساخت کانون جمله‌ای، نهاد به هیچ وجه نمی‌تواند مبتدای جمله واقع شود و جزء اطلاعات نو و غیرقابل حذف جمله است.

1. What happened?
2. My car broke down.

در نمونه بالا، هم یک موضوع جدید و هم یک گزاره جدید اضافه شده است و کانون از نوع جمله‌ای است. در واقع، در چنین پرسشی هیچ‌گونه پیش‌فرضی موجود نیست و اگر کسی چنین پرسشی را طرح کند و هیچ‌گونه اطلاعی از رخداد مورد نظر نداشته باشد، شخص جواب‌دهنده در پاسخ هیچ‌گونه پیش‌فرضی در نظر نخواهد گرفت و در نتیجه اطلاعات زبانی جواب، تماماً نو و جدید خواهد بود (Lambrecht, 1996: 233).

احمد المتوکل نیز کانون‌سازی را دسته‌بندی کرده و آن‌ها را در دو نوع کانون «المکون» و «الجملة» نامیده است. در واقع، در زبان عربی کانون گزاره‌ای بخشی از کانون جمله‌ای به حساب می‌آید؛ زیرا ساخت زبان عربی به صورتی است که جمله با بیان فعل پایان می‌یابد، نه گزاره جمله. لذا کانون جمله و کانون گزاره در زبان عربی یکی به حساب می‌آیند و همین امر درباره کانون موضوعی نیز صادق است؛ با این تفاوت که در «بؤرة المکون» از نوع گزاره‌ای، گروه اسمی نهاد، مبتدا و اطلاع کهنه است و وجود آن ضروری نیست (رضایی، ۱۳۹۷: ۵۴). در مثال زیر، کانون اطلاعات جدیدی است که فقط دارای خبر جمله و کانون گزاره‌ای است:

ماذا عندک؟ (چه داری؟)

عندی شقة. (آپارتمانی دارم.)

در پاسخ به جملاتی نظیر: «ما الخبر؟»، «ما الجديد؟»، «ماذا عندک؟» و...، تمام جمله در حوزه کانون قرار می‌گیرد و اگر کل جمله با ادات تأکید، مانند «إنَّ»، «إِنَّمَا»، «قد» و... پیش‌آیند شود، به آن کانون جمله یا کانون گزاره از نوع کانون تقابلی گویند؛ برای نمونه: «إِنَّ زیداً مریضٌ»، «إِنَّمَا زیدٌ مریضٌ»، «قد غادر زیدٌ بیتَه». همچنین در جمله‌های استفهامی با حرف همزه، مانند: «أحضرتَ الضیوفَ أم لا؟» که پاسخ، تماماً اطلاعی جدید به مخاطب می‌دهد نیز کانون جمله به حساب می‌آید.

اما اگر کسی سؤال کند: «هل رأیتَ زیداً البارحة؟» و در پاسخ گفته شود: «لا، الذی رأیتَه البارحةَ زیدٌ لا خالدٌ»، در چنین جمله‌ای تنها یک موضوع درست انگاشته می‌شود و کانون از نوع موضوعی است. یا در جملاتی نظیر: «البارحةَ عاد زیدٌ من السفر لا اليوم»، «أغداً ألقاک أم بعد غد؟»، «ما رأیتُ البارحةَ إلا زیداً»، «الذی أعطیتَه الكتابَ عمروٌ لا زیدٌ»، «عن مقالته حدّثنی عمرو

البارحه لا عن کتابه»، سازه‌های حامل اطلاعاتی که شنونده در آن شک دارد یا اصولاً آن را انکار می‌کند، در قلمرو کانون تقابلی قرار می‌گیرند (المتوکل، ۱۹۸۵: ۳۰).

در زبان فارسی، علاوه بر شیوه‌های آوایی، از ابزارهای دستوری نیز برای کانونی‌سازی بهره می‌گیرند؛ شیوه‌های دستوری مانند جمله‌های اسنادی: «ادیسون بود که برق را اختراع کرد» و شبه‌اسنادی: «کسی که برق را اختراع کرد، ادیسون بود»، و نیز ابزارهای صرفی مانند استفاده از قیود تأکیدی نظیر «فقط»، «تنها»، «که»، «مانند»: «من که علی را نزد» (راسخ مهند، ۱۳۸۴: ۳۱).

در زبان عربی نیز تکیه آوایی با تقدیم کانون، مانند: «زیداً لقیْتُ»، «نائماً کان زیداً»، یا حصر، مانند: «إنما زیدٌ شاعرٌ»، و نیز جابه‌جایی ساختار کانون به پایان جمله با استفاده از «الذی»، مانند: «الذی لقیته أخوک»، را می‌توان از انواع نشان‌داری به حساب آورد (المتوکل، ۱۹۸۵: ۱۴۳). در واقع، انواع تأکید، چه لفظی و چه معنوی، مانند به‌کارگیری کلماتی از قبیل: «نفس»، «کل»، «جمع»، «بعض»، «حتی»، استفاده از ضمیر فصل یا ضمیر منفصل برای تأکید ضمائر پنهان در فعل، استخدام حروف تأکید مانند: «إن»، «إنما»، «قد»، «لقد»، حروف قسم، نون تأکید ثقیله در فعل مضارع، حروف تنبیه، مفعول مطلق از نوع تأکیدی، لام تأکید مزحلقه و...، در ساختار کانون جمله یا کانون موضوعی نقش ایفا می‌کنند.

مبتداسازی

وقتی که یک ساختار غیرنهادی در جایگاه مبتدای جمله قرار می‌گیرد، در حالی که در حالت بی‌نشان، مکان فاعل مبتدایی است، مبتداسازی شکل می‌گیرد. به این ساختار پیش‌آیندشده، «مبتدای ثانوی» و به ساختاری که قبل از مبتدای جمله بوده، «مبتدای نخستین» می‌گویند. در نظریه لمبرکت، مبتداسازی فرایندی است که هم ساختار نحوی و هم ساختار اطلاعی را شامل می‌شود. انگیزه سخنور از گزینش سازه مبتدایی، برجستگی و اهمیت موضوع ساختاری است که به جایگاه ابتدایی جمله انتقال و ارتقا می‌یابد (Lambrecht, 1996: 235).

فرایند مبتداسازی برای نخستین بار در رساله دکتری جان رابرت راس (Ross) بیان شد. براساس سخنان راس، روند مبتداسازی به معنی حرکت و جابه‌جایی ساختار و نقشی از درون جمله به آغاز آن است؛ به عبارت دیگر، ساختاری که در حالت بی‌نشان جایگاهش در درون جمله است، به ابتدای آن می‌رود و طی این روند، مبتداسازی تبدیل به جمله‌ای نشان‌دار می‌شود (Ross, 1967: 116).

در زبان فارسی نیز فرایند ساخت مبتداسازی به دو نوع ضمیرگذار و ضمیرناگذار دسته‌بندی شده است؛ اگر ساختاری به ابتدای جمله انتقال یابد و در جای اول آن ضمیری مرجع با آن قرار گیرد، مبتداسازی ضمیرگذار صورت می‌پذیرد، ولی اگر ضمیری به جای آن ساختار و نقش

دستوری جابه‌جا شده قرار نگیرد، فرایند مبتداسازی از نوع ضمیرناگذار صورت پذیرفته است. اما در سطح مبتداسازی ضمیرگذار، سازه مبتداسده با تکواژ در جمله آشکار می‌شود (دبیرمقدم، ۱۳۸۸: ۱۲۶). مانند:

- امشب، اینجا باش. (مبتداسازی ضمیرناگذار)
- رضا را علی به خانه رساند. (مبتداسازی ضمیرگذار)

مبتداسازی در عربی

مبتداسازی ضمیرگذار

از موارد فرایند مبتداسازی ضمیرگذار در عربی می‌توان به قاعده باب اشتغال، یا همان خروج به چپ در نظریه لمبرکت، اشاره کرد. در حقیقت، تقدیم صورت مرفوع واژه به عنوان مبتدا در قاعده باب اشتغال، همان مبتداسازی ضمیرگذار است؛ اما تقدیم صورت منصوب به عنوان مفعول فعل محذوف، در حیطه کانونی‌سازی قرار می‌گیرد.

سامرایی درباره فرق معنایی تقدیم واژه به صورت مرفوع و منصوب چنین می‌گوید: هرگاه اسمی در جمله مقدم شود و سپس با تغییر نقش در بافت کلام مرفوع گردد، علامت مبتدا را می‌گیرد و تبدیل به جزئی از عناصر اصلی جمله می‌شود؛ چراکه مبتدا اطلاعات کهنه زبان است که خبر یا نهاد، اطلاعات جدیدی درباره آن به ما می‌دهد؛ بنابراین در این وجه، تأکید حداکثری دارد. اما وقتی اسم مقدم در باب اشتغال منصوب می‌شود، دیگر جزء عناصر اصلی جمله نیست، بلکه نوعی امتیاز است؛ زیرا درجه توجه به آن نسبت به مبتدا کمتر است.

برای نمونه، در جمله «محمدٌ أكرمته» که «محمد» مبتداست، کلام بر محور او می‌چرخد و درباره او خبر می‌دهد؛ اما در جمله «محمدٌ أكرمته» که «محمد» منصوب است، تأکید بر محمد کمتر از زمانی است که نقش مبتدا دارد. در حقیقت، در جمله دوم، مدار کلام سخنور است نه مفعول مقدم (السامرائی، ۲۰۰۰: ۲۴۴).

مبتداسازی فاعلی

مبتداسازی فاعلی جهت برجسته‌سازی فاعل شکل می‌گیرد و ذکر ضمیر در این مقوله الزامی نیست (همایونی، ۱۳۹۹: ۸)؛ زیرا در زبان عربی، به دلیل ویژگی ضمیرانداز بودن، مانند زبان فارسی، حذف ضمیر فاعلی به خطای نحوی جمله نمی‌انجامد. ضمیراندازی از ویژگی‌های زبان‌هایی است که می‌توان نهاد اختیاری را در آن جملات حذف و شخص و تعداد را با شناسه بیان کرد (ماهوتیان، ۱۳۹۰: ۱۶).

به عنوان مثال، دو جمله «أَخَذْتُ الْكِتَابَ مِنْ صَدِيقِي» و «أَنَا أَخَذْتُ الْكِتَابَ مِنْ صَدِيقِي» هم‌معنی هستند؛ اما ضمیر «أَنَا» در جمله دوم، مبتداسازی در بستر فاعلی انجام داده است تا اهمیت فاعل در کلام برجسته‌تر شود. البته اگر این نمونه به قصد برجسته‌سازی اهمیت مبتدا آمده و محور کلام مبتدا قرار بگیرد، ساخت مبتداسازی فاعلی صورت گرفته است؛ اما اگر قصد از ذکر ضمیر در آغاز جمله تنها تأکید باشد، به این معنا که «مَنْ كِتَابَ رَا بَرْدَاشْتَم نَه شَخْصَ دِیْگَر»، در این حالت کانونی‌سازی تقابلی رخ داده است.

جرجانی نیز در ساختار «أَفْعَلْتُ؟» بیان کرده است که وقوع فعل بعد از همزه استفهام، بر شک سخنور در انجام عمل دلالت دارد و در تلاش است تا بداند آیا آن عمل صورت پذیرفته است یا خیر؛ اما در ساختار «أَأَنْتَ فَعَلْتُ؟» که ضمیر بعد از همزه استفهام ذکر شده است، سخنور در فاعل آن کار تردید دارد؛ یعنی در انجام کار یقین دارد، اما درباره فاعل آن مردد است (الجرجانی، ۱۴۰۴: ۱۲۴). در واقع، مترجم وظیفه دارد تا از ابتدا، براساس ساخت واژگان، نقش‌های دستوری و کنش‌های کلامی، بار معنایی و کنش‌های عاطفی را از زبان مبدأ به زبان مقصد منتقل کند. همچنین او باید تأثیر اجزای اطلاعاتی و گفتمانی بر معنا را مورد توجه قرار دهد تا گفتمان در زبان مقصد همان نقشی را ایفا کند که در زبان مبدأ برای مخاطب ایفا کرده است و بدین ترتیب، ترجمه‌ای هدفمند از خود به جای گذارد (اکبری‌زاده و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۲۳).

راه اصلی تشخیص مبتدا و کانون به پیش‌انگاره‌های ذهنی سخنور و مخاطب هنگام صحبت کردن بستگی دارد؛ اما به طور کلی، در زبان عربی باید به این مسئله توجه داشت که برای تشخیص کانونی‌سازی، تغییر نقش دستوری وجود ندارد. مثلاً در جمله «زَيْدٌ رَأَيْتُ»، کانونی‌سازی رخ داده است؛ چراکه مفعول، با حفظ نقش نحوی خود، به آغاز جمله انتقال یافته است. اما در جمله «زَيْدٌ رَأَيْتُهُ» که در واقع همان باب اشتغال یا خروج به چپ است، مبتداسازی و محورسازی اتفاق افتاده و «زَيْدٌ» علامت مرفوع به خود گرفته و تغییر نقش داده است. همچنین در مبتداسازی، یک ارتباط ضمیری وجود دارد که با عنوان ضمیر‌گذار در جمله از آن یاد می‌شود (عمایره، ۱۵۲۵: ۲۲۱).

کانون و مبتدا در متن صحیفه

«وَأَنَا أَمْرٌ إِلَيْكَ مِنْ أَنْ أَسْتَكْبِرَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَصْرَّ وَأَسْتَغْفِرُكَ لِمَا قَصَرْتُ فِيهِ وَأَسْتَعِينُ بِكَ عَلَى مَا عَجَزْتُ عَنْهُ» (دعای دوازدهم، فراز ۱۴).

در این فراز، امام سجاده (ع) ساختار مبتداسازی را در سطح فاعلی به کار برده و مقصود، برجسته‌سازی فاعل و محور قرار گرفتن آن در جمله است؛ چراکه امام می‌توانست تنها به آوردن فعل متکلم بسنده کرده و دامنه زبانی را بیش از این گسترده نکند؛ اما فضای صدور کلام گوینده به

گونه‌ای است که از آن دو مسئله مستفاد می‌شود: نخست، القای لحن تأکیدی و دیگری، محور قرار دادن فاعل با برجسته‌سازی آن به وسیله ضمیر منفصل در ابتدای جمله در بستر مبتداسازی فاعلی. عبدالقاهر جرجانی معتقد است که میان «أعطيتْکَ» و «أنا أعطيتْکَ» اختلاف معنایی وجود دارد؛ زیرا مقدم کردن مسندالیه، جمله فعلیه را تبدیل به اسمیه می‌کند و در حقیقت، مسندالیه دوبار بیان می‌شود: یک‌بار به عنوان مبتدا و یک‌بار به عنوان فاعل، و این نوعی تأکید کلام است (زمخشری، ۱۹۹۹: ۳۰۱).

اما علت این شکل تأکیدی و محورسازی این است که سازه‌های نوشتاری مانند گفت‌وگوهای شفاهی نیستند که بتوان با لحن، تأکیدی بودن جمله را از آن دریافت. به همین جهت، برای انتقال نقش تأکیدی و محورسازی فاعل در اینجا مبتداسازی فاعلی شکل گرفته است و بیان کلمه «من» در ترجمه، علاوه بر برجسته‌سازی فاعل، تأکیدی بودن آن را نیز انتقال می‌دهد.

الهی قمشه‌ای این مسئله را مورد توجه قرار نداده و پنج فعل جمله را به صورت مساوی ترجمه کرده است؛ در حالی که ساختار فعل نخست با ساختار چهار فعل بعدی کاملاً تفاوت دارد و این برجسته‌سازی در آن‌ها صورت نگرفته است. در نتیجه، این برجسته‌سازی یا همان نشان‌داری سازه به زبان فارسی انتقال نیافته و تعادل ساختاری زبانی مختل شده است؛ زیرا حضرت می‌توانست از ضمیر «أنا» در تمامی این افعال استفاده کند، ولی از آنجا که ذکر مکرر این ضمیر سبب القای حس انانیت به مخاطب می‌گردد و در این بستر نقش فاعل در انجام آن افعال پررنگ‌تر می‌شود، از این کار اجتناب کرده است.

امام سجاده (ع) تنها قصد پررنگ کردن نقش خود در برائت از فعل استکبار را داشته است و باقی افعال را بدون مبتداسازی فاعلی به کار برده است؛ که به نظر می‌رسد در سازه‌های بعدی، قصد و محور، پررنگ کردن افعال نسبت به پاره‌گفتار نخست است. به این جهت، برای ایجاد تعادل کاربردشناختی زبان در گفتار، ضمن ذکر سازه فاعلی، می‌توان از «که» به عنوان یک ریزنقش تأکیدی استفاده کرد. مثلاً در جمله «زن پرستار نیست که»، حرف «که» تأکیدی دوباره روی جمله «زن پرستار نیست» است (آرام، ۱۳۹۶: ۵۶).

حال اگر این گفتار به صورت «منم که دور می‌شوم» به فارسی منتقل شود، حرف «که» در اینجا این گفتار را تأکید و هم تعیین محور کلام را برعهده می‌گیرد و در نتیجه، این تعادل دستوری و کنش عاطفی از نوع تأکید به زبان فارسی منتقل می‌شود و گفتار اول شکل طبیعی خود را باز می‌یابد و خواننده متن، مقصود دقیق سخنور را بهتر و دقیق‌تر درخواهد یافت.

همچنین، تقدیم جار و مجرور «إلیکَ» در پاره‌گفتار نخست بر مفعول مؤول جمله، یعنی «أنا استکبر»، نوعی کانونی‌سازی موضوعی و قرار دادن این سازه در کانون توجه را به مخاطب القا

می‌کند؛ لذا می‌بایست این سازه در ترجمه، پیش از سازه مفعول قرار گیرد تا تعادل کاربردشناختی بین دو زبان برقرار شود.

در زبان عربی، حرف «من» به معنای «از»، شروع مقصد را به مخاطب و حرف «إلی» به معنای «به سوی»، انتهای مکانی مقصد را به شنونده نشان می‌دهد (ابن هشام، ۱۴۴۳: ۵۹). از آنجا که حضرت ابتدا مقصد را بیان نموده و سپس حرف «من» که نشان شروع مقصد است را با تأخیر آورده، لذا باید این تقدیم به عنوان کانونی‌سازی موضوعی برجسته شود تا تقریبی که گوینده در نظر داشته است در کلام انتقال یابد.

نکته دیگری که در این ترجمه حائز اهمیت است، این است که لفظ «أبرأ» به دقت مورد واکاوی قرار نگرفته و تنها به معنای تحت‌اللفظی بسنده شده است. معنای دقیق واژه «أبرأ» به معنای دور شدن از چیزی به سمت چیز دیگر است (مدنی شیرازی، ج ۲، ۱۴۴۳: ۵۱۳). همچنین زمخشری لفظ «أبرأ» را به معنای مفارقت و دور شدن بیان کرده است (زمخشری، ج ۱، ۱۴۴: ۱۰۰).

ترجمه پیشنهادی:

«منم که با (پیوستن) به تو، از خودبزرگ‌بینی‌ام دور می‌شوم و به تو پناه می‌برم از اینکه بر گناه پافشاری کنم و از تو آموزش می‌طلبم نسبت به آنچه در آن کوتاهی کرده‌ام و از تو یاری می‌جویم بر آنچه از انجامش ناتوانم.»

«اللَّهُمَّ وَ هَذِهِ رَقَبَتِي قَدْ أَرَقَّتْهَا الذُّنُوبُ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَأَعِظْهَا بِعَفْوِكَ» (دعای شانزدهم، فراز

۲۹).

در این فراز، «هذه رقبتی» دربردارنده پیش‌انگاره وجودی است که به موجودیت شیء یا شخص اشاره می‌کند. ضمیرها، اسم‌های اشاره و سازه‌های معرفه شامل این پیش‌انگاره می‌شوند. در زبان عربی، معرفه به اضافه، ضمیر، اسم اشاره، اسم دارای «ال» تعریف و اسم علم، پیش‌انگاره وجودی به شمار می‌آیند. کارکرد این سازه‌ها از سوی گوینده نشان می‌دهد که سخنور به وجود این سازه‌ها متعهد است. سخنور به معلوم بودن این سازه‌ها در نظر مخاطب بسنده می‌کند و به همین خاطر، این سازه‌ها ادعا به شمار نمی‌آیند، بلکه جزئی از دلالت التزامی محسوب می‌شوند (قنبرنژاد، ۱۴۰۳: ۱۰۲).

در این پاره‌گفتار، سازه «هذه رقبتی» که پیش‌انگاره وجودی است، در ابتدای جمله و در نقش مبتدا قرار گرفته است و برای تأکید بیشتر بر این سازه، مبتداسازی صورت پذیرفته است. در صورتی که می‌توانست از آوردن پیش‌انگاره وجودی «هذه» خودداری کرده و تنها به ضمیر «یاء» در این سازه بسنده کند و جمله را به صورت «أَرَقَّتِ الذُّنُوبُ رَقَبَتِي» بیان کند. در واقع، در حالت عادی

زبان، این سازه در ساختار و جایگاه مفعول جمله قرار داشته است، ولی چون حضرت قصد برجسته‌سازی این سازه را داشته، آن را در جایگاه مبتدا قرار داده است.

اما مترجم تنها به انتقال این پیش‌انگاره وجودی پرداخته و لحن تأکیدی این ساختار را منتقل نکرده است؛ لذا توصیه می‌شود از حرف «که» برای انتقال این تأکید استفاده شود. در ادامه، سازه «ها» در فعل «أَرْقَتْهَا» که به «رقبتی» بازمی‌گردد، با «هذه رقبتی» در ارتباط است و این سازه با تقدیم و به‌جا گذاشتن ضمیر «ها» به ابتدای گفتار منتقل شده است. برای برگردان واژه‌بست «ها» در این فعل، می‌توان به منظور تأکید و ارجاع دوباره، واژه‌بست «آن» را پس از «که» تأکیدی آورد تا محوریت و تأکید کلام گوینده بر این واژه، با تعادل، به زبان فارسی منتقل شود؛ امری که مترجم بدان توجه نداشته است.

همچنین، مترجم ساختار فعل معلوم، که ساختاری بی‌نشان است، را به شکل مجهول، که ساختار نشان‌دار زبان است، ترجمه کرده و این امر به تعادل کاربردشناختی میان دو زبان خدشه وارد ساخته است. اما حرف «قد» بر سر فعل مورد نظر، جمله را در معرض کانونی‌سازی قرار داده است؛ لذا باید جمله بعد از «قد» در ترجمه به گونه‌ای بیان شود که کل جمله در کانون توجه قرار گیرد. می‌توان از واژه «واقعاً» استفاده کرد تا این کانونی‌سازی جمله منتقل شود.

واژه «أَرْقَى» از ریشه «رق» و باب افعال، به معنای به بند کشیدن است (مدنی شیرازی، ج ۳، ۱۴۴۳: ۱۵۴) و فعل «أعتق» به عنوان هم‌نشین این واژه، معنای دقیق آن را برای ما آشکار می‌سازد؛ اما مترجم به این هم‌نشینی عنایت نکرده است.

ترجمه پیشنهادی:

«و این گردن من است که واقعاً آن را گناهان به بند کشیده‌اند؛ پس بر محمد و آلش درود فرست و آن را با بخششت از بند اسارت آزاد کن.»

«إِنَّمَا أُوبِخُ بِهَذَا نَفْسِي طَمَعاً فِي رَأْفَتِكَ الَّتِي بِهَا صَلَاحُ أَمْرِ الْمُذْنِبِينَ وَرَجَاءٌ لِرَحْمَتِكَ الَّتِي بِهَا فِكَاحُ

رِقَابِ الْخَاطِئِينَ» (دعای شانزدهم، فراز ۲۸).

در این فراز که با سازه «إِنَّمَا» پیش‌آیند شده است، به نظر می‌رسد امام قصد تأکید فعل بعد از این سازه را داشته است، نه تأکید کل جمله؛ زیرا اگر نیت بر تأکید و کانونی‌سازی کل جمله بود، از «إِنَّ» استفاده می‌کرد. ضمن اینکه معنای «إِنَّمَا» تأکید برای موضوعی است که خود مخاطب نسبت به آن آگاهی دارد و صرفاً برای تقویت فعل و نفی افراد و شرکت دیگران در کلام به کار می‌رود. جرجانی بر این باور است که «إِنَّمَا» بر سر خبری می‌آید که مخاطب نسبت به آن جاهل نیست و صحت آن را رد نمی‌کند، بلکه برای اطلاع‌رسانی بیشتر و گوشزد کردن به مخاطب است (دلائل

الإعجاز، ۱۴۰۴: ۳۳۰). اما «إِنَّ» در جایی استفاده می‌شود که شخص مورد نظر حکم را نمی‌داند یا نسبت به آن شک دارد و «إِنْ» کل جمله را مورد تأکید قرار می‌دهد (السامرای، ۲۰۰۰، ج ۱: ۴۷-۵۴).
 قصر با «إِنَّمَا» زمانی در جمله رخ می‌دهد که مخاطب معتقد به افراد و اشتراک باشد و «إِنَّمَا» به منظور رد این افراد و اشتراک در کلام می‌آید (الهاشمی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۳۳۶). پس به نظر می‌رسد برای انتقال قانونی‌سازی این سازه، بهتر است ضمیر مستتر را به صورت اسم ظاهر در آغاز کلام آشکار کنیم؛ زیرا در اینجا مقصود، توبیخ شخص است.

برای برجسته‌سازی ضمیر مستتر در «أَوْيَخ»، به علت هم‌نشینی با سازه «إِنَّمَا»، نام شخص گوینده را می‌توان برای نشان دادن این تأکید به کار برد؛ ضمن اینکه مترجم از کلمه «اگر» استفاده نموده که در گفتار عربی یافت نمی‌شود و ساختار جمله را به شرطی تغییر داده است.
 همچنین در این گفتار، با پیش‌آیند «بهذا»، قانونی‌سازی موضوعی رخ داده است؛ لذا حدود کانون، همین جار و مجرور مقدم است و به سبب تأکید، از مکان خود به ابتدای گفتار انتقال یافته است؛ به عبارت دیگر، با جابه‌جایی این ساختار، کلام نشان‌دار شده است.

برای نمایش این کانون در زبان فارسی، می‌توان از قلب نحوی و ساختار «فقط و فقط» در ابتدای کلام استفاده کرد. «عبارت‌هایی که همراه با قید فقط و پرسش‌واره‌ها که همواره حاوی اطلاع نو هستند، به طور ذاتی مشخصه کانون را دارند. فرایندهای قانونی‌سازی و مبتداسازی، مواردی از پدیده قلب نحوی را در زبان فارسی تشکیل می‌دهند» (درزی، ۱۳۸۹: ۲).

در انتقالات زبانی به زبان فارسی، این نمایش کانون شکل نگرفته و از لحاظ نقش، با گفتار زبان عربی در تعادل نیست. مهم آن است که گوینده از مقدم کردن سازه، قصدی داشته و جمله‌ای که مشتمل بر تقدیم است، نسبت به جمله بی‌نشان، بار معنایی و اطلاعی متفاوتی دارد. جرجانی بر این باور است که یکسان دانستن تقدیم با عدم تقدیم ممکن نیست و بدون شک، تقدیم برای رساندن فایده‌ای است که با تأخیر امکان‌پذیر نبوده است (الجرجانی، ۱۴۰۴: ۱۱۰).

البته می‌توان برای نشان دادن این برجسته‌سازی، گروه اسمی را در انتهای ترجمه جمله نیز قرار داد و این یکی از روش‌های برجسته‌سازی جار و مجرور است. در دو پاره گفتار بعدی، جار و مجرور «بها» به عنوان خبر مقدم شده است که این نیز نشان‌دهنده قانونی‌سازی موضوعی است؛ در حالی که مترجم به انتقال این قانونی‌سازی‌ها و تعادل کاربردشناختی توجهی نداشته است.

پیشنهاد می‌شود برای انتقال این قانونی‌سازی در ترجمه جار و مجرور مورد نظر، آن را با تکرار یا آوردن سازه «همان» منتقل کرد. همچنین سازه‌ای که مترجم به دقت آن را انتقال نداده، کلمه «فکاک» است که از معناشناسی صرفی دارای معنایی خاص است. سامرای می‌گوید: «تحریر الرقبة» به معنای آزاد کردن بنده است که در زمان حاضر وجود ندارد، ولی «فک الرقبة» به معنای

باز کردن و حل کردن مشکلات دیگران است؛ لذا این دو با هم کاملاً متفاوت‌اند (السامرائی، ۲۰۰۶: ۴۴). مترجم به این ظرافت توجه نکرده و این کلمه را به معنای آزادسازی ترجمه کرده است. پیشنهاد می‌شود به جای واژه «آزادسازی»، از کلمه «رهانیدن» در ترجمه استفاده گردد.

ترجمه پیشنهادی:

«من، علی بن الحسین، فقط و فقط از نکوهش خویش، مرادم طمع بستن به مهر و عطوفت توست؛ همان که مایه صلاح کار گنهکاران است و امید به رحمت تو دارم؛ همان رحمتی که سبب رهانیدن خطاکاران از بند مشکلات است.»

«اللَّهُمَّ وَأَنْتَ حَذَرْتَنِي مَاءً مَهِينًا مِنْ صَلْبٍ مُتَضَائِقٍ الْعِظَامِ حَرَجِ الْمَسَالِكِ إِلَى رَحِمِ ضَيْقَةِ سَرَثَمَا بِالْحُجُبِ» (دعای سی‌ودوم، فراز ۲۳).

در این فراز نیز مبتداسازی در بستر فاعلی صورت پذیرفته و ضمیر «أَنْتَ» به جهت برجسته‌سازی فاعلیت خداوند و ایجاد محوریّت کلام و تأکید، به صورت هم‌زمان در فضای صدور کلام به کار رفته است. این در حالی است که امام می‌توانست تنها با آوردن فعل، از ذکر ضمیر منفصل در ابتدای کلام خودداری کند یا ضمیر «أَنْتَ» را بعد از فعل بیاورد؛ ولی از آنجا که احتمالاً قصد بر تأکید و محورسازی فاعل به طور هم‌زمان در گفتار مدنظر بوده است، لذا آن را در ابتدای جمله به کار برده است. اما مترجم، به جای برجسته‌سازی فاعل، آن را حذف و مفعول را در کانون توجه قرار داده است.

ترکیب «متضایق العظام» نعت سببی است. در زبان عربی و فارسی، اصل بر آن است که ابتدا موصوف و سپس صفت در جمله استعمال شود؛ یعنی گوینده می‌توانست این عبارت را به صورت «عظامه المتضایقه» بیان کند، ولی تقدیم صفت بر موصوف را برگزیده که این شکلی از نشان‌داری در زبان است. هدف از تقدیم صفت در زبان، مبالغه و نشان دادن شدت صفت است (ابن میثم، ۱۴۲۰، ج ۱: ۱۵۱).

در حقیقت، در این ترکیب، ساختار موصوف و صفت از حالت طبیعی خارج شده و با عدول از جای خود، ساختار نشان‌داری را به وجود آورده است و به همین خاطر، کانون توجه بر صفت واقع شده و کانونی‌سازی موضوعی رخ داده است.

در برخی مواقع، در زبان عربی، موصوف و صفت به قصد بلاغی و تأثیر بیشتر در شنونده به مضاف و مضاف‌الیه تغییر نقش می‌دهد. در زبان فارسی نیز چنین کاربردی دیده می‌شود؛ مثلاً به جای «مردان دلاور»، «دلاورمردان» و به جای «مرد بزرگ»، «بزرگ‌مرد» به کار می‌رود (معروف،

۱۳۸۲: ۹۹). بنابراین پیشنهاد می‌شود از این روش نیز در ترجمه فارسی استفاده شود تا این نشان‌داری در زبان فارسی نمایان گردد.

سازه «حرج المسالك» نیز همانند «متضایق العظام» نعت سببی است (خالقیان، ۱۳۹۱: ۱۸۳) و سازه‌ای نشان‌دار به شمار می‌آید که باید در ترجمه بدان دقت شود. این دو سازه به صورت بی‌نشان و برخلاف تعادل میان دو زبان، توسط مترجم ترجمه شده‌اند.

ضمیر «ها» در «سترته‌ها» که به «رحم ضیقۀ» بازمی‌گردد، نوعی تأکید و القای لحن تأکیدی است که مترجم بدان توجهی نداشته است. اما کلمه «حَدَرَ» به معنای فرود آمدن چیزی از بالا به پایین است (الصاح، ۱۴۰۴، ج ۲: ۶۲۵)، لذا ترجمه «فرو افکندن» ترجمه مطلوبی برای این واژه نیست و بار معنایی مناسبی براساس فضای صدور کلام و خطاب ندارد.

واژه «متضایق» به جای «ضیق» در کنار سازه «العظام» نیز در ساخت صرفی اطلاع لمبرکت قرار می‌گیرد. کلمه «متضایق» از باب تفاعل و از ریشه «ضیق» گرفته شده است و یکی از کاربردهای باب تفاعل، مشارکت است. ابوعلی سینا می‌گوید: این استخوان‌های صلب انسان که به ستون فقرات متصل شده‌اند، چنان به هم چسبیده‌اند که گویی یک استخوان‌اند، ولی هرکدام از این استخوان‌ها، در هنگام انتقال نطفه، کارکرد خود را برعهده دارند، در حالی که به هم تنیده شده‌اند (ابوعلی سینا، ۱۴۲۶، ج ۱: ۲۸). لذا مترجم باید هنگام ترجمه، این مشارکت را نیز منتقل کند.

ترجمه پیشنهادی:

«خداوندا! تویی که مرا، در حالی که آبی پست بودم، از پشت پدری با استخوان‌های درهم‌فشرده و گذرگاه‌های تنگ، به رحم تنگ مادری - که آن را با پرده‌ها پوشانده بودی - فروفرستادی.»

«لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمَةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (دعای اول، فراز ۹).

در این فراز، جنبه‌های مختلفی از کانونی‌سازی و مبتداسازی به چشم می‌خورد که در بسیاری از موارد، مترجم بدان‌ها دقت کافی نداشته است. فعل «کانوا» در این گفتمان نوعی مبتداسازی است؛ چراکه افعال ناقصه، برخلاف سایر افعال، فاعل نمی‌گیرند، بلکه بر مبتدا و خبر وارد شده و مبتدا را به عنوان اسم خود برمی‌گزینند. در حقیقت، می‌توان گفت ضمیر «واو» در «کانوا» نوعی مبتداسازی و برجسته‌سازی در کلام است؛ چون این ضمیر، محور کلام است.

در واقع، صرف ترجمه فعل «کانوا» این نوع نشان‌داری در کلام را نمی‌رساند. پیشنهاد می‌شود برای نشان دادن محوریت کلام بر روی ضمیر «واو»، از کلمه «خودشان» یا آوردن «بندگان» به

عنوان اسم ظاهر و به صورت مقدم در ترجمه، براساس پیش‌انگاره ذهنی و سیاق گفتمان، استفاده شود.

در اینجا مترجم با آوردن کلمه «مردم» این مبتداسازی را انجام داده است؛ اما هم‌نشینی سازه «لو» ظرافت معنایی خاصی به جمله بخشیده است. در زبان عربی، دو واژه برای «اگر» به کار می‌رود: «إن» و «لو». احمد الهاشمی بیان می‌کند که «إن» شرطیه هنگامی به کار می‌رود که به واقع شدن شرط در آینده قطع و یقین نداشته باشیم؛ اما «لو» برای شرط در ماضی به کار می‌رود، آن هنگام که یقین به انتفاءی شرط داشته باشیم؛ بنابراین، جواب شرط نیز مستلزم انتفاست، چراکه شرط تحقق پیدا نکرده تا جواب شرط تحقق پیدا کند؛ لذا به این حرف، «حرف امتناع لامتناع» می‌گویند (الهاشمی، ۱۳۹۵، ج ۱: ۲۹۷).

برای بیان این ظرافت، می‌توان برای ترجمه «إن» از ساخت «اگر»، برای «لو» از ساخت «اگر بر فرض محال» و برای «إذا» از «آنگاه که» استفاده کرد (جواد اصغری، ۱۳۹۵: ۳۵). لذا پیشنهاد می‌شود برای انتقال این ظرافت، حتماً برای «لو» از «اگر بر فرض محال» و برای حرف «لام» بر سر سازه «خرجوا» از معادل «حتماً» استفاده شود. حال آنکه مترجم، این حرف شرط را کاملاً شبیه «إن» ترجمه کرده و تعادل بلاغی زبان را بر هم زده است.

همچنین در «کانوا» که باز مبتداسازی ضمیر «واو» رخ داده است، می‌توان ضمیر را به اسم ظاهر تبدیل و در ابتدای جمله برجسته‌سازی کرد. در این پاره‌گفتار، تقدیم صفت بر موصوف نیز صورت گرفته که این خود نوعی کانونی‌سازی موضوعی و نوعی نشان‌داری کلام است؛ اما مترجم آن را به صورت نادرست «کتابه المحکم» ترجمه کرده است.

پیشنهاد می‌شود برای بیان نشان‌داری این سازه، از «استوار کتابش» یا «کتاب همیشه استوارش» استفاده شود؛ چراکه سازه اسم فاعل در زبان عربی، براساس دیدگاه نحویان، برخلاف فعل، دلالت بر دوام و ثبوت دارد و این ویژگی ثابت و غیرقابل تغییر است (السامرائی، ۲۰۰۰، ج ۳: ۱۷۶). نکته دیگر اینکه در این پاره‌گفتار، با آمدن ادات نفی و استثنا، نوعی کانونی‌سازی موضوعی رخ داده است؛ لذا پیشنهاد می‌شود این ترکیب به گونه‌ای ترجمه شود که ضمیر «هم» که موضوع این تأکید است، در ترجمه برجسته شود. همچنین باید لفظ «جز» در ترجمه ذکر شود تا با کانون تقابلی در زبان اشتباه گرفته نشود.

استعمال واژه «هم» و تکرار آن، نوعی برجسته‌سازی و محورسازی برای این سازه است؛ لذا توصیه می‌شود از لفظ «خود» یا «خودشان» برای این برجسته‌سازی استفاده شود.

سازه «بل» در این عبارت، دلالت بر کانون تقابلی می‌کند؛ یعنی گوینده با تغییر فرض قبلی مخاطب، اطلاعات جدیدی را مطرح می‌کند. مترجم در اینجا از لفظ «بلکه» استفاده نموده تا این

نشان‌داری را منتقل کند، ولی این نشان‌داری به خوبی با این سازه منتقل نشده است. بنابراین پیشنهاد می‌شود از سازه «چنین نیست» به منظور نفی کامل اطلاعات قبلی، با توجه به سازه کانونی‌سازی، استفاده شود تا نشان‌داری در ترجمه نمایان گردد.

ترجمه پیشنهادی:

«اگر بر فرض محال، بندگان همه این چنین می‌شدند، حتماً از مرزهای انسانیت بیرون می‌رفتند و به مرز حیوانیت می‌رسیدند. در این صورت، خودشان همان گونه می‌شدند که خدا در کتاب همیشه استوارش توصیف کرده است: این گروه جز چهارپایان نیستند؛ البته چنین نیست، بلکه اینان خود از چهارپایان نیز گمراه‌ترند.»

﴿فَإِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَكُونَ كَذَلِكَ فَاجْعَلْ تَوْبَتِي هَذِهِ تَوْبَةً لَا أَسْتَأْجِبُ بَعْدَهَا إِلَى تَوْبَةٍ﴾ (دعای سی‌ویکم،

بند ۲۰).

در این فراز از کانونی‌سازی جمله‌ای استفاده شده است؛ یعنی کل جمله بعد از «إِنَّ» در کانون توجه قرار گرفته است. این ساختار سبب می‌شود که کل جمله در قلمرو تأکید و لحن تأکیدی قرار گیرد. در واقع، لحن تأکیدی جمله از طریق شیوه‌های مختلفی، مانند مبتداسازی یا کانونی‌سازی، به مخاطب القا می‌شود؛ در اینجا، به مقتضای حال، امام کانونی‌سازی جمله‌ای را در کلام به کار بسته است.

اما مترجم این کانونی‌سازی را هنگام برگردان به زبان فارسی رعایت نکرده و متن را به گونه‌ای ترجمه کرده است که گویی هیچ لحن تأکیدی در کلام وجود نداشته و هم‌زمان، گفتار را به شکل جمله شرطیه ترجمه کرده است. این عمل، از دید کاربردشناختی، کاری غیر فنی تلقی می‌شود. ضمیر موجود در «إِنَّ» نیز دلالت بر مبتداسازی دارد که به عنوان اسم حروف مشبیه بالفعل برجسته‌سازی شده است. پیشنهاد می‌شود برای بیان لحن تأکیدی، از لفظ «بی‌تردید» و برای برجسته‌سازی اسم «إِنَّ»، از تعبیری چون «خود منم که» یا «من چنانم که» در ترجمه استفاده شود.

ترکیب «توبتی هذ» نیز حائز اهمیت است؛ زیرا اصل در زبان عربی، ذکر مشاراًلیه بعد از اسم اشاره است و عدول از این جایگاه، به کانونی‌سازی موضوعی در کلام انجامیده و ترکیب «توبتی» را در کانون توجه قرار داده است. اما مترجم، با ترجمه آن به صورت «توبه من»، این ترکیب را به گونه‌ای بی‌نشان ترجمه کرده و تعادل کاربردشناختی زبان را بر هم زده است؛ زیرا تأکید گوینده بر روی «توبه» است، نه «هذه». برای انتقال این کانونی‌سازی، پیشنهاد می‌شود از واژه «همین» یا «این چنین» استفاده شود تا نشان‌داری به درستی به زبان فارسی منتقل گردد.

ترجمه پیشنهادی:

«بی‌تردید، خود منم که به تو پناه می‌برم از اینکه چنین باشم؛ پس همین توبه مرا چنان قرار ده که پس از آن، دیگر نیازمند توبه‌ای نباشم.»

«وَالَّذِي بِصَوْتِ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجَلُ الرُّعُودِ، إِذَا سَبَحَتْ بِهِ خَفِيفَةُ السَّحَابِ التَّمَعْتُ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ»

(دعای سوم، بند ۱۴).

الهی قمشهای ساختار مجهول فوق را به صورت معلوم ترجمه کرده است؛ در حالی که ساختار مجهول خود، یک ساختار نشان‌دار به شمار می‌آید. تفاوت معلوم و مجهول را می‌توان در توزیع نقش‌های معنایی بررسی کرد. نهاد یا فاعل در جملات معلوم با کنشگر و در جملات مجهول با کنش‌پذیر هم‌پوشانی دارند. از دیدگاه نقشی، دو جمله معلوم و مجهول برای پاسخ به دو پرسش کاملاً متفاوت به کار می‌روند؛ یعنی آنچه در جملات معلوم اطلاع کهنه است، در جمله مجهول اطلاع نو است و بالعکس. بنابراین، جملات معلوم و مجهول در ساخت اطلاعاتی با یکدیگر متفاوت‌اند (راسخ مهند، ۱۳۸۷: ۸).

John broke the window.

The window was broken by John.

What did John break? John broke the window.

در حقیقت، زمانی که جمله به شکل مجهول یا نشان‌دار به کار برده می‌شود، مفعول به مقام نائب‌فاعل ارتقا یافته و مبتداسازی رخ می‌دهد؛ زیرا با توجه به نظریه دربارگی لمبرکت، نائب‌فاعل، مبتدای جمله و محور آن است. پس هنگامی که نائب‌فاعل، بنا بر اصطلاح زبان‌شناسی، مبتداسازی یا برجسته‌سازی شده است، باید این کلمه در جمله، بنا بر مقتضای زبانی، برجسته شود تا تعادل کاربردشناختی میان دو زبان برقرار گردد. می‌توان برای بیان دقیق‌تر مبتداسازی، واژه «او» را در ترجمه به کار برد.

مسئله دیگری که در ترجمه، به عنوان ترجمه نشان‌دار، به آن دقت نشده است، تقدیم جار و مجرور بر فاعل است. در عبارات فوق، بین فاعل و جار و مجرور فاصله افتاده و به عبارت دیگر، تأکید بر جار و مجرور است. در واقع، مترجم مورد نظر به این نوع کانونی‌سازی دقت نداشته و این نشان‌داری را به ترجمه خود منتقل نکرده و تأکید ناشی از این تقدیم را مورد اهمال قرار داده است؛ در صورتی که تقدیم جار و مجرور در زبان، کانونی‌سازی موضوعی به شمار می‌آید.

همچنین کلمه «به» در ادامه این ساختار نیز منتقل و به عنوان کانون قرار گرفته است و لازم است این کانون در ترجمه عبارت مورد توجه قرار گیرد. به نظر می‌رسد تقدیم این دو جار و مجرور، از نوع کانونی‌سازی برای بیان عظمت و جایگاه این فعل فرشتگان صورت پذیرفته است، ولی مترجم دقت کافی برای این انتقال نداشته است.

ترجمه پیشنهادی:

«و آن فرشته‌ای است که از خروش او، غرشِ رعد شنیده می‌شود و آن‌گاه که ابرها به‌وسیله آن خروش به حرکت درمی‌آیند، آذرخش‌های برق از میان آن‌ها می‌درخشند.»

نتایج

ترجمه با زبان‌شناسی، صرف، نحو و بلاغت رابطه‌ای درهم‌تنیده دارد. این علوم به سازه‌های ترجمه کمک می‌کنند تا با روش‌های دقیق و علمی، نقش‌های کلامی و معانی پنهان در گفتمان را به زبان مقصد منتقل کنند؛ زیرا ترجمه صرفاً برگردان لفظ‌به‌لفظ سازه‌های گفتار میان زبان مبدأ و زبان مقصد نیست.

ساخت اطلاعاتی و نشان‌داری از مباحث بسیار مهم زبان‌شناسی و کاربردشناسی به شمار می‌آیند که در انتقال دقیق سازه‌ها میان زبان مبدأ و مقصد، نقش اساسی ایفا می‌کنند. هر زبان، متناسب با ویژگی‌ها و ساختارهای نحوی خود، شیوه‌هایی را به کار می‌گیرد تا این ساخت‌های نشان‌دار را در گفتمان خود ظاهر سازد. از این‌رو، شایسته است مترجم هنگام ترجمه، بر ساختارهای نحوی و نشان‌دار هر دو زبان مبدأ و مقصد تسلط کامل داشته باشد تا بتواند تعادل زبانی را تا حد امکان برقرار سازد. انتقال این ساختارها از زبان عربی به زبان فارسی، تا حد زیادی امکان‌پذیر است.

نتایج پژوهش حاضر، با بررسی این فرایند در بستر مبتداسازی و کانونی‌سازی - که از ساخت‌های اطلاعاتی نشان‌دار به شمار می‌آیند - بیانگر آن است که الهی قمشه‌ای در موارد مختلف، براساس اطلاعات خود نسبت به صرف و نحو، به ترجمه این پاره‌گفتارهای زبانی پرداخته، اما معنای کاربردشناختی این سازه‌ها را در نظر نگرفته است.

مترجم، از ۱۸ مورد کانونی‌سازی، تنها ۱ مورد و از ۱۱ مورد مبتداسازی، تنها ۲ مورد را به صورت نشان‌دار و مابقی را به صورت بی‌نشان ترجمه کرده است؛ یعنی از مجموع ۲۹ مورد ساختار نشان‌دار بررسی‌شده در این گفتارهای گزیده، تنها ۳ مورد (حدود ۱۰ درصد) را به صورت نشان‌دار ترجمه کرده است. او در حقیقت، در بیشتر موارد بیان‌شده در این پژوهش، ساخت‌های نشان‌دار را به صورت بی‌نشان برگردان کرده است و این امر سبب شده تعادل نحوی و کاربردشناختی دو زبان مبدأ و مقصد دستخوش اختلال شود.

پیشنهاد می‌شود برای انتقال ساخت‌های نشان‌دار زبانی، از عدول عناصر یا قلب نحوی کوتاه استفاده شود تا ترجمه‌ای دقیق‌تر صورت گیرد. برای نمونه، در فرایند کانونی‌سازی می‌توان از کلمات دارای بار تأکیدی بیشتر، مانند: «فقط»، «حتماً»، «تنها»، «بی‌شک»، «واقعاً» یا جابه‌جایی سازه‌های جمله به انتها یا ابتدای کلام بهره برد. همچنین برای انجام این فرایند در بستر

مبتداسازی، می‌توان از آشکار کردن اسم ظاهر از دل ضمیر، یا تکرار و استفاده از کلماتی مانند «خود»، «همان»، «این‌چنین» یا بیان اسم شخص استفاده کرد.

فهرست منابع

آرام، یوسف. (۱۳۹۶). بررسی گفتمان‌نماهای تاکیدی در زبان فارسی. *زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*، ۳(۳)، ۴۱-۶۳.

ابن‌سینا، حسین بن عبدالله. (۱۴۲۶). *القانون فی الطب*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
ابن‌میثم البحرانی، کمال‌الدین میثم بن علی. (۱۴۲۰). *شرح نهج‌البلاغه*. بیروت: دار الثقلین.
ابن‌هشام الأنصاری، عبدالله بن یوسف. (۱۴۳۵). *مغنی الأديب*. قم: حوزه علمیه قم.
اصغری، جواد. (۱۳۹۵). *رهیافتی نو بر ترجمه زبان عربی*. تهران: جهاد دانشگاهی.
اکبری‌زاده، فاطمه، حق‌بین، فریده، و رضایی، فاطمه. (۱۳۹۸). نقد ترجمه ساخت اطلاعی نشاندار در نمایشنامه شهرزاد توفیق الحکیم. *پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی*. الهی قمش‌های، مهدی. (۱۳۹۲). ترجمه صحیفه سجادیه (چاپ چهارم). قم: انتشارات صبح پیروزی.
الجرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن. (۱۴۰۴). *دلائل الإعجاز* (تعلیق محمود محمد شاکر، چاپ اول). قاهره: دار الکتب العلمیة.

الجوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۰۴). *الصاحح: تاج اللغة و صحاح العربیة* (چاپ اول). بیروت: دار العلم للملایین.

حق‌بین، فریده، و پارساکیا، مژده. (۱۳۹۳). بررسی ویژگی‌های ممیز مقولات نقشی آغازگر، مبتدا و کانون در زبان فارسی. *ویژه‌نامه فرهنگستان*، ۱۰(۱)، ۱۳-۲۴.

خالقیان، ام‌البنین. (۱۳۹۱). *معجم إعراب و ألفاظ الصحیفه السجادیة* (چاپ اول). قم: حوزه علمیه.
دبیرمقدم، محمد. (۱۳۸۸). *پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی: مجموعه مقالات* (چاپ چهارم). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

درزی، علی. (۱۳۸۹). کانونی‌سازی در زبان فارسی. *مجله زبان و زبان‌شناسی*، ۱۲(۱).
راسخ‌مهند، محمد. (۱۳۸۴). بررسی انواع تاکید در زبان فارسی. *مجله زبان و زبان‌شناسی*، ۱(۱).
راسخ‌مهند، محمد. (۱۳۹۸). *نحو زبان‌شناسی: نگاهی نقشی - رده‌شناختی*. تهران: راسخ‌مهند، محمد. (۱۳۸۷). نقش ساخت اطلاعی در ترجمه. *زبان‌شناسی تطبیقی*، ۱(۱)، ۱-۱۷.
رضایی، فاطمه. (۱۳۹۷). بررسی انتقال معنای ساخت‌های اطلاعی نشاندار در ترجمه‌های فارسی نمایشنامه شهرزاد توفیق حکیم (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، با راهنمایی فاطمه اکبری‌زاده و فریده حق‌بین). دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه الزهراء.

الزمخشري، ابوالقاسم محمود بن عمر. (۱۴۱۷). *الفتاوى فى غريب الحديث*. بیروت: دار الکتب العلمیة.
الزمخشري، محمود بن عمر بن محمد. (۱۹۹۹). *الکشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عیون الأقاویل فى وجوه التأویل*. بیروت: دار الجیل.

السامرائی، فاضل صالح. (۲۰۰۶). *بلاغه الكلمه فی التعبير القرآنی* (الطبعة الثانية). قاهره: شركة العاتك لصناعة الكتاب.

السامرائی، فاضل صالح. (۲۰۰۰). *معانی النحو*. اردن: دار الفكر.
 عمايره، حنان اسماعيل احمد. (۱۴۲۵). *التركيب الإعلامي فی اللغة العربیة* (پایان نامه دانشگاهی). جامعه الأردن، كلية الدراسات العليا.

قنبرنژاد، معصومه. (۱۴۰۲). بررسی تعادل کاربردشناختی در ترجمه ساخت های اطلاعی نشاندار از عربی به فارسی بر مبنای نظریه ساخت اطلاع لمبرکت: مطالعه موردی *الشحاذ، الطريق و زقاق المدق* نجیب محفوظ (پایان نامه دانشگاهی، با راهنمایی ابراهیم اناری). دانشگاه اراک، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

گلفام، ارسلان، امینی، رضا، کرد، کامبوزیا، زعفرانلو، عالییه، و آقاگلزاده، فردوس. (۱۳۸۹). بررسی تحولات معنایی و ساخت اطلاع ساخت های نشانداري در فرآیند ترجمه از انگلیسی به فارسی. پژوهش های زبان و ادبیات تطبیقی، ۸۵(۱)، ۱-۱۱۳.

ماهوتیان، شهرزاد. (۱۳۹۰). *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده شناسی* (ترجمه مهدی سمائی). تهران: نشر مرکز.

المتوکل، احمد. (۱۹۹۳). *آفاق جدیدة فی نظریة النحو الوظيفی*. رباط: منشورات كلية الآداب و العلوم الإنسانية بالرباط.

المتوکل، احمد. (۲۰۲۰). *الخطاب و خصائص اللغة العربیة* (چاپ اول). الجزائر: منشورات الاختلاف.
 المتوکل، احمد. (۱۹۸۵). *الوظائف التداولیة فی اللغة العربیة* (چاپ اول). المغرب: منشورات الجمعية المغربية للتألیف و الترجمة و النشر.

مدرسی، بهرامی. (۱۳۸۶). ساخت اطلاع و بازنمایی آن در زبان فارسی (رساله دکتری). دانشگاه علامه طباطبائی.

المدنی الشیرازی، سیدعلی خان. (۱۴۴۳). *ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین*. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.

معروف، یحیی. (۱۳۸۱). *فن ترجمه* (چاپ دوم). تهران: سمت.
 مهدوی مهر، زهراء. (۱۴۰۱). بررسی تطبیقی ترجمه ساخت های اطلاعی نشان دار در ترجمه های *نهج البلاغه* (پایان نامه دانشگاهی، با راهنمایی حامد صدقی و سید عدنان اشکوری). دانشکده ادبیات، دانشگاه خوارزمی.

نیازی، شهریار، و قاسمی اصل، زینب. (۱۳۹۷). *تحلیل زبان شناختی متون عربی با تکیه بر دستور نقش گرای هلیدی* (چاپ اول). تهران: دانشگاه تهران.

الهاشمی، احمد. (۱۳۹۵). *جواهر البلاغه* (ترجمه حسن عرفان). قم: نشر بلاغت.
 همایونی، سعداله. (۱۳۹۹). واکاوی ویژگی های ممیز مقولات کاربردشناختی در زبان عربی: مورد مطالعه کانون، موضوع، مبتدا و دنباله رو. *انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی*، ۱۶(۵۵)، ۱۶۷-۱۸۹.

Lambrecht, Knud. (1996). *Information Structure and Sentence Form*. Cambridge: Cambridge University Press.

Ross, John Robert. (1967). *Constraints on Variables in Syntax* (Doctoral dissertation).

Transliterated References (ChatGPT, OpenAI, 2026)

Aram, Yusuf. (1396). "An Investigation of Emphatic Discourse Markers in the Persian Language." *Persian Language and Iranian Dialects*, 2(3), 41–63. [in Persian]

Ibn Sina, Husayn ibn Abd Allah. (1426). *The Canon of Medicine*. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi. [in Arabic]

Ibn Maytham al-Bahrani, Kamal al-Din Maytham ibn Ali. (1420). *Commentary on Nahj al-Balagha*. Beirut: Dar al-Thaqalayn. [in Arabic]

Ibn Hisham al-Ansari, Abd Allah ibn Yusuf. (1435). *Mughni al-Adib*. Qom: Hawza-yi Ilmiyya-yi Qom. [in Arabic]

Asghari, Javad. (1395). *A New Approach to the Translation of the Arabic Language*. Tehran: Jihad-i Daneshgahi. [in Persian]

Akbarizadeh, Fatemeh, Farideh Haqbin, and Fatemeh Rezaei. (1398). "A Critique of the Translation of Marked Information Structures in Tawfiq al-Hakim's Play Shahrzad." *Translation Studies in Arabic Language and Literature*. [in Persian]

Elahi Qomshei, Mehdi. (1392). *Translation of al-Sahifa al-Sajjadiyya* (4th ed.). Qom: Entesharat-e Sobh-e Piruzi. [in Persian]

Al-Jurjani, Abd al-Qahir ibn Abd al-Rahman. (1404). *Proofs of Inimitability* (Commentary by Mahmud Muhammad Shakir, 1st ed.). Cairo: Dar al-Kutub al-Ilmiyya. [in Arabic]

Al-Jawhari, Ismail ibn Hammad. (1404). *Al-Sihah: The Crown of Language and Authentic Arabic* (1st ed.). Beirut: Dar al-Ilm lil-Malayin. [in Arabic]

Haqbin, Farideh, and Mozhddeh Parsakia. (1393). "An Investigation of the Distinctive Features of the Functional Categories of Topic, Subject, and Focus in Persian." *Farhangestan Special Issue*, 10, 13–24. [in Persian]

Khaleqian, Omm al-Banin. (1391). *A Lexicon of the Syntax and Vocabulary of al-Sahifa al-Sajjadiyya* (1st ed.). Qom: Hawza-yi Ilmiyya. [in Arabic]

Dabirmoqaddam, Mohammad. (1388). *Persian Linguistic Studies: Collected Articles* (4th ed.). Tehran: Markaz-e Nashr-e Daneshgahi. [in Persian]

Darzi, Ali. (1389). "Focalization in the Persian Language." *Journal of Language and Linguistics*, 12. [in Persian]

Rasekh-Mohand, Mohammad. (1384). "An Investigation of Types of Emphasis in Persian." *Journal of Language and Linguistics*, 1. [in Persian]

Rasekh-Mohand, Mohammad. (1398). *Linguistic Syntax: A Functional-Typological Approach*. Tehran. [in Persian]

Rasekh-Mohand, Mohammad. (1387). "The Role of Information Structure in Translation." *Comparative Linguistics*, 1(1), 1–17. [in Persian]

Rezaei, Fatemeh. (1397). *Investigating the Transfer of Meaning in Marked Information Structures in Persian Translations of Tawfiq al-Hakim's Play Shahrzad* (Master's thesis, supervised by Fatemeh Akbarizadeh and Farideh Haqbin). Faculty of Literature and Humanities, Alzahra University. [in Persian]

- Al-Zamakhshari, Abu al-Qasim Mahmud ibn Umar. (1417). *Al-Faiq fi Gharib al-Hadith*. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyya. [in Arabic]
- Al-Zamakhshari, Mahmud ibn Umar ibn Muhammad. (1999). *Al-Kashshaf an Haqaiq Ghawamid al-Tanzil wa Uyun al-Aqawil fi Wujuh al-Tawil*. Beirut: Dar al-Jil. [in Arabic]
- Al-Samarrai, Fadil Salih. (2006). *The Eloquence of the Word in Quranic Expression* (2nd ed.). Cairo: Sharikat al-Atik li Sinaat al-Kitab. [in Arabic]
- Al-Samarrai, Fadil Salih. (2000). *Meanings of Syntax*. Jordan: Dar al-Fikr. [in Arabic]
- Amayirah, Hanan Ismail Ahmad. (1425). *Informational Structures in the Arabic Language* (University thesis). University of Jordan, Faculty of Graduate Studies. [in Arabic]
- Qanbarnezhad, Masumeh. (1402). *An Investigation of Pragmatic Equivalence in the Translation of Marked Information Structures from Arabic into Persian Based on Lambrecht's Information Structure Theory: A Case Study of al-Shahhadh, al-Tariq, and Zuqaq al-Midaqq by Naguib Mahfouz* (University thesis, supervised by Ebrahim Anari). Arak University, Faculty of Literature and Humanities. [in Persian]
- Golfam, Arsalan, Reza Amini, Kambuzia Kord, Aliyeh Zafaranlu, and Ferdows Aghagolzadeh. (1389). "An Investigation of Semantic Changes and Information Structure in Marked Structures during the Process of Translation from English into Persian." *Studies in Comparative Language and Literature*, 85(1), 1–113. [in Persian]
- Mahutian, Shahrzad. (1390). *Persian Grammar from a Typological Perspective* (Translated by Mehdi Samaei). Tehran: Nashr-e Markaz. [in Persian]
- Al-Mutawakkil, Ahmad. (1993). *New Horizons in Functional Syntax Theory*. Rabat: Publications of the Faculty of Arts and Humanities in Rabat. [in Arabic]
- Al-Mutawakkil, Ahmad. (2020). *Discourse and the Characteristics of the Arabic Language* (1st ed.). Algeria: Publication of Ikhtilaf. [in Arabic]
- Al-Mutawakkil, Ahmad. (1985). *Pragmatic Functions in the Arabic Language* (1st ed.). Morocco: Publications of the Moroccan Association for Authorship, Translation, and Publishing. [in Arabic]
- Modarresi, Bahrami. (1386). *Information Structure and Its Representation in the Persian Language* (Doctoral dissertation). Allameh Tabatabaei University. [in Persian]
- Al-Madani al-Shirazi, Sayyid Ali Khan. (1443). *Riyad al-Salikin fi Sharh Sahifat Sayyid al-Sajidin*. Qom: Muassasat al-Nashr al-Islami. [in Arabic]
- Maruf, Yahya. (1381). *The Art of Translation* (2nd ed.). Tehran: SAMT. [in Persian]
- Mahdavi-Mehr, Zahra. (1401). *A Comparative Study of the Translation of Marked Information Structures in Persian Translations of Nahj al-Balagha* (University thesis, supervised by Hamed Sadeqi and Sayyid Adnan Ashkuri). Faculty of Literature, Kharazmi University. [in Persian]
- Niazi, Shahrriar, and Zeynab Qasemi-Asl. (1397). *A Linguistic Analysis of Arabic Texts Based on Halliday's Functional Grammar* (1st ed.). Tehran: University of Tehran Press. [in Persian]
- Al-Hashimi, Ahmad. (1395). *Jawahir al-Balagha* (Translated by Hasan Erfan). Qom: Nashr-e Balaghat. [in Arabic]

Homayouni, Sadollah. (1399). "An Analysis of the Distinctive Features of Pragmatic Categories in Arabic: A Study of Focus, Topic, Subject, and Tail." *Iranian Association of Arabic Language and Literature*, 16(55), 167–189. [in Persian]

Focalization and Topicalization in Selected Examples from al-Sahifah al-Sajjadiyyah: Based on Lambrecht's Theory

Amir Hossein Jamali

(PhD Candidate in Arabic Language and Literature, Kharazmi University, Karaj, Iran)

Soudabeh Mozaffari*

(Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Kharazmi University, Tehran, Iran)

Zohreh Naemi

(Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Kharazmi University, Tehran, Iran)

Hooman Nazemian

(Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Kharazmi University, Tehran, Iran)

Sadollah Homayouni

(Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Tehran, Tehran, Iran)

Abstract

Changing the position of sentence constituents in language gives rise to structures known as marked information structures. Among these structures are topicalization and focalization, in which topical and focal elements are moved from their original positions to other positions within the sentence. From the perspective of information structure, such displacement alters the semantic and pragmatic load of the utterance. Therefore, understanding these structures is especially important in the translation of religious texts, where the translator must carefully recognize and preserve the syntactic and communicative features of both the source and target languages. Two sentences may appear similar in meaning on the surface level, yet differ significantly in terms of communicative function and discourse effect. This study examines Elahi Qomshei's translation of al-Sahifah al-Sajjadiyyah through a descriptive-analytical and comparative approach based on Lambrecht's theory of information structure, with particular focus on the translation of marked structures. The findings indicate that the translator generally paid insufficient attention to the transfer of marked information structures, and that most marked constructions in the Arabic text were rendered as unmarked structures in Persian. In fact, the translator relied primarily on the ordinary syntactic patterns of the target language. Although this approach did not undermine the fluency of the translation, it nevertheless resulted, from the perspective of Lambrecht's information structure theory, in the loss of part of the semantic and pragmatic force of the original utterances. Consequently, part of the speaker's intended meaning was neglected, and communicative, discursive, and syntactic balance between the source and target texts was not fully achieved.

Keywords: information structure of Lambrecht, marked structure, focalization, topicalization, Sahifah Sajjadiyah, Elahi Ghomshei

Extended Abstract (ChatGPT, OpenAI, 2026)

Introduction

Translation is a communicative act through which meanings are transferred from a source language into a target language. This process, however, cannot be reduced to lexical replacement or grammatical equivalence alone. Successful translation requires the preservation of pragmatic and discourse-related meanings that shape the communicative effect of the original text. One of the most important components of discourse meaning is information structure, which concerns the organization of sentences into marked and unmarked forms according to the speaker's communicative intention. Marked structures arise when sentence constituents depart from their ordinary syntactic order in order to create emphasis, contrast, topicalization, or focus.

In Arabic, markedness appears through various syntactic and rhetorical devices such as fronting objects or prepositional phrases, detached pronouns, restrictive particles like *inna*, and emphasis particles such as *inna* and *qad*. These structures are especially significant in religious discourse because they contribute to emotional intensity, persuasion, and rhetorical effect. Translating such constructions into Persian presents a challenge since the translator must preserve not only semantic meaning but also pragmatic force and informational hierarchy. If marked structures are translated into unmarked forms, an important layer of communicative meaning is lost.

This study investigates the translation of marked information structures in the Persian translation of al-Sahifa al-Sajjadiyya by Mahdi Elahi Qomshei through the framework of Lambrecht's theory of information structure. The research focuses particularly on topicalization and focalization and examines how these structures function in the Arabic text and how effectively they are transferred into Persian. The study seeks to answer two questions: first, how marked information structures can be translated from Arabic into Persian, and second, to what extent the translator succeeds in preserving topicalization and focus constructions in the target text.

Previous research on information structure has mainly focused on English-Persian translation or theoretical discussions of functional linguistics. Studies examining Arabic-Persian translation have shown that translators frequently replace marked structures with unmarked ones, thereby weakening pragmatic meaning. Despite the importance of al-Sahifa al-Sajjadiyya as a major devotional text, no comprehensive study has examined the translation of marked information structures in its Persian translations. This research therefore contributes to translation criticism by exploring the relationship between syntax, discourse, and pragmatics in the translation of religious texts.

Methodology

The study employs a descriptive-analytical method based on Lambrecht's theory of information structure together with selected concepts from Arabic functional linguistics. Lambrecht defines topic as information already accessible in discourse and focus as the non-presupposed or informationally prominent part of the sentence. The theory distinguishes among sentence focus, predicate focus, and narrow focus, each of which affects the organization and interpretation of discourse.

The corpus of the study consists of selected passages from al-Sahifa al-Sajjadiyya alongside their Persian translation by Elahi Qomshei. The analysis concentrates on marked constructions involving topicalization, focalization, fronting, detached pronouns, restrictive particles, and passive constructions. Each example is examined first in terms of its informational structure and pragmatic role in Arabic and then in terms of its rendering in Persian. The study also proposes alternative translations when the original pragmatic effect is not adequately conveyed.

Special attention is given to structures that create emphasis or foregrounding in Arabic discourse. These include constructions such as fronted prepositional phrases, structures of *bab al-ishtighal*, contrastive focus, and detached pronouns used for emphasis. The analysis also considers lexical and morphological dimensions when they contribute to discourse meaning. In this way, translation is treated not merely as the transfer of vocabulary but as the reproduction of communicative intention and rhetorical function.

Results

The findings demonstrate that Elahi Qomshei's translation often preserves the general semantic and literary atmosphere of al-Sahifa al-Sajjadiyya but frequently fails to maintain the marked informational structures of the original Arabic text. In many cases, marked constructions are translated into ordinary Persian syntax, resulting in the loss of emphasis, contrast, and rhetorical force. Consequently, the pragmatic relationship between source and target texts becomes weakened.

One of the most common issues concerns detached pronouns and topicalized structures. In expressions such as "wa ana abrau ilayka," the detached pronoun *ana* serves both an emphatic and topicalizing function. The Persian translation communicates the literal meaning but omits the pragmatic prominence of the speaker. The study argues that Persian expressions such as "manam ke" could better reproduce the emphatic and discourse-oriented function of the Arabic structure. Similar problems occur in sentences containing fronted prepositional phrases, where the translator often preserves semantic meaning while neglecting focus and topicalization.

The study also reveals that particles such as *inna*, *inna*, and *qad* play a major role in establishing contrastive and sentence-level focus. In many examples,

these particles are translated in a semantically acceptable but pragmatically weakened manner. For instance, constructions introduced by *inna* often indicate exclusivity and contrast, yet the Persian translation tends to neutralize these meanings. Likewise, sentence-focus constructions created by *inna* lose their emphatic scope in translation.

Another important finding concerns passive constructions and marked adjective-noun sequences. In Arabic devotional discourse, passive structures frequently function as mechanisms of topicalization by foregrounding the affected entity rather than the agent. However, the translator sometimes converts these structures into active forms, thereby altering the informational organization of the sentence. Similarly, adjective-fronting structures that intensify meaning and create focus are often translated into neutral Persian expressions. The study additionally shows that certain lexical items with rich semantic and rhetorical associations were translated literally without attention to their contextual or derivational implications.

Overall, the analysis indicates that pragmatic equivalence between Arabic and Persian depends not only on lexical accuracy but also on preserving information structure and rhetorical markedness. Persian possesses sufficient syntactic flexibility to reproduce many Arabic marked constructions through inversion, emphatic particles, repetition, and topicalized pronouns, but these resources were not consistently utilized in the translation.

Conclusion

This study demonstrates that marked information structures are essential components of meaning in *al-Sahifa al-Sajjadiyya* and that their translation requires attention to syntax, discourse, and pragmatics simultaneously. Through the application of Lambrecht's theory, the research showed that topicalization and focalization function as major tools for emphasis, emotional intensity, and rhetorical organization in Arabic devotional discourse.

The findings reveal that Elahi Qomshei's translation frequently transforms marked structures into unmarked Persian forms, which leads to the reduction of pragmatic and rhetorical effects. Although the translation succeeds in conveying the general meaning and literary tone of the text, it often fails to preserve informational hierarchy and communicative emphasis. This problem is especially evident in the treatment of detached pronouns, restrictive particles, fronted constituents, and passive constructions.

The study further demonstrates that Persian has adequate linguistic resources for reproducing many Arabic marked structures. Therefore, the observed limitations are not necessarily caused by structural differences between the two languages but rather by insufficient attention to discourse functions during translation. The research emphasizes the importance of integrating functional linguistics and information structure analysis into translation studies, especially in the translation of religious and literary texts.

Finally, this study contributes to Arabic-Persian translation criticism by highlighting the importance of pragmatic equivalence and markedness in discourse. It also opens new directions for future research on the translation of Quranic discourse, Hadith literature, and classical Arabic prose from the perspective of information structure and functional linguistics.